

از پوفندورف تا کانت

مقدمه و ترجمه:

◊ دکتر حسین سلیمی ◊

استاد دانشگاه علامه طباطبائی



تهران ، ۱۳۹۳

سرسنانه : دیویتاک، ریچارد

Devetak, Richard

عنوان و نام پدیدآور : از پوفندورف تا کانت / ریچارد دیویتاک؛ حسین سلیمی.

مشخصات نشر : تهران : نشر گمان، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۹۶ ص.

شابک : 978-600-7289-02-0

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : عنوان اصلی : Between kant and Pufendorf ; humanitarian intervention.

statist anti-cosmopolitanism and critical international theory

موضوع : کانت، ایمانوئل، ۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ م. -- نقد و تفسیر

موضوع : پوفندورف، ساموئل، ۱۶۳۲ - ۱۶۹۴ م. -- نقد و تفسیر

شناسنامه افزوده : سلیمی، حسین، ۱۳۴۲ - مترجم

رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ الف، د۹، ب۲۷۹۸

رده بندی دیویی : ۱۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۶۲۴-۸



| از پوفندورف تا کانت |

| نویسنده | ریچارد دیویثاک |

| مترجم | حسین سلیمی |

| ویراستار | پروین گرانسایه |

| نمونه خوانی | مریم فیض‌اللهی |

| بازبینی نهایی متن | م. ب. حاجیان |

| طرح روی جلد | محمود منفرد |

| نظارت فنی و چاپ | حمیدرضا صبوری |

| حرفه‌نگاری و صفحه‌آرایی | فرحناز رسولی |

| لیتوگرافی | امین گرافیک |

| چاپ و صحافی | سپیدار |

| شابک | 978-600-7289-01-3 |

| چاپ اول | پاییز ۱۳۹۳ |

| شمارگان | ۱۱۰۰ جلد |

| قیمت | ۷۰۰۰ تومان |

| www.Gomanpub.com |

| info@Gomanpub.com |

فهرست

پیش‌گفتار.....	۹
از پوفندورف تا کانت	۲۷
جهان‌شهرگرایی و نظریه انتقادی بین‌المللی	
مقدمه	۲۷
نظریه انتقادی و روابط بین‌الملل	۳۱
مداخله بشر دوستانه و نقد جهان‌شهرگرایی	۳۵
مداخله بشر دوستانه: جهان‌شهری یا امپریالیستی	۳۶
نقد دولت‌گرایی ضد جهان‌شهری	۳۹
به مداخله بشر دوستانه	
کانت در مقابل پوفندورف: دولت و	۴۷
اندیشه سیاسی قدیم	
مطلق‌گرایی، حاکمیت و امر سیاسی:	۴۹
نقد فلسفه مدنی به فلسفه متافیزیکی	

- ۶۱ دفاع از نظریه انتقادی بین‌المللی
در مقابل دولت‌گرایی ضد جهان‌شهرگرایی
- ۶۲ حمایت متافیزیکی از دولت
- ۶۵ اولویت بخشی جزم‌گرایانه امر سیاسی
بر امر اخلاقی
- ۷۰ نظریه انتقادی بین‌المللی و مسئله مداخله
بشر دوستانه: تکوین‌گرایی و جهان‌شهرگرایی،
از کانت تا هابرماس
- ۸۰ نتیجه‌گیری
- ۸۳ پی‌نوشت‌ها

پیش‌گفتار

امروز دیگر هیچ نظریه‌ای نیست که بتواند ادعا کند که می‌خواهد در ساحت نظری‌م‌پژوئی محض باقی بماند، تنها به نقد بپردازد و تأثیر و کاربستی معین نداشته باشد. در دهه نخست قرن بیست و یکم کمتر نظریه‌ای می‌توان یافت که صرفاً جنبه نفی داشته باشد و به نتایج کاربرد عملی خود نیاندیشد، از این روست که نظریه‌هایی چون نظریه انتقادی در بوته آزمونی سخت قرار گرفته‌اند. گسترش آگاهی‌های عمومی در دهه آخر قرن بیستم با فروپاشی نظام‌های سیاسی برگرفته از مارکسیسم همراه شد، نظام‌های سیاسی‌ای که ادعای کاربست یک نظریه و ایدئولوژی فراگیر و رهایی‌بخش داشتند و آنها را دواى دردهای بشریت و راه‌گريز انسان از مصائب پدیدآمده توسط نظریه‌ها و شرایط اجتماعی نابهنجار می‌دانستند. فروپاشی این نظام‌ها سبب شد که دیگر هیچ نظریه‌ای صرفاً در حیطه نظر محدود نماند و با پیامدهای عملی خود در عرصه‌های گوناگون سنجیده شود. مارکسیسم که در آغاز به

دنبال گشودن گره‌های بسته‌شده بر دست و پای محرومان در ابتدای پیدایی سرمایه‌داری صنعتی در قرن نوزدهم بود، و نقد آن را مهم‌ترین کارکرد خود می‌دانست، به مبنای نظری نظام‌ها و رفتارهای سیاسی‌ای مبدل گشت که حدود ۷۵ سال تمام عرصه‌های کنش سیاسی و بین‌المللی را تحت تأثیر خود قرار دادند. از آن پس و به‌خصوص پس از فروپاشی این نظام‌ها که آشکارا به تفسیری خاص از یک نظریه وابسته بودند، ربط بین نظریه‌ها و کنش‌ها بیش از هر زمان در تاریخ تفکر سیاسی و بین‌المللی نمایان شد. این تحول در کنار اهمیت یافتن روش‌های قیاسی در پژوهش و فهم امر سیاسی، موجب آن شد که در محیط فکری جدید بیشتر کنش‌های اجتماعی و سیاسی و حتی بین‌المللی، با سنتی نظری تطبیق داده شوند و کاربردهای نظریه‌های مختلف به مهم‌ترین شاخص برای سنجش آنها بدل گردد. این امر در نخستین دهه قرن بیست و یکم رواج و رونق بیشتری یافت؛ زیرا هم‌زمان با دگرگونی لحظه به لحظه و دائمی شرایط جهانی، پرسش‌های نظری بیشتری مطرح می‌شوند. تحول دائمی شرایط واقعی و اتفاقات غیرمنتظره‌ای که هر روز شگفتی و حیرتی تازه را در عرصه‌های بین‌المللی پدیدار می‌سازد، گاهی موجب ناکارآمدی چارچوب‌ها و مبنای نظری غالب می‌شوند. زمانی که تحلیل‌گران دائماً در برابر رویدادهای تازه و پیش‌بینی نشده قرار می‌گیرند،

چارچوب‌ها و مبانی اندیشه‌هایشان دستخوش دگرگونی می‌شود.

حیرت‌ها و شگفتی‌ها نیز گاهی موجب تغییر جایگاه و کارکرد نظریه‌ها می‌شوند. از این‌روست که دیگر یافتن نظریه‌های کلانی که با یک رویکرد ثابت و مبانی و کاربرد مشخص بتواند همه چیز را توضیح دهد، و نماد انسان عقلانی مدرنی باشد که با یافته‌های خود حلال همه مشکلات بشری است، دشوار شده است. نظریه‌ها دائماً مفاهیم تازه باز می‌یابند، جایگاه خود را دگرگون می‌سازند و کارکردهایشان تغییر می‌کند. این فقط شامل نظریه‌های کلان و مسلط در دانش‌های مختلف نیست بلکه نظریاتی که در صدد نفی و نقد هستند را نیز دربر می‌گیرد. نظریه انتقادی که روزی فلسفه وجودی آن نقد و ویران کردن نظریه‌های حاکم بر جهان سرمایه‌داری مدرن بود، در شرایط تحول جهانی و زیر سؤال رفتن تدریجی ساختارهای نظری غالب، توسط برخی از اهل نظر و حتی دولت‌مردان نواندیش به چارچوب فهم روابط اجتماعی و بین‌المللی بدل می‌شود. بدین صورت نظریه انتقادی کارکرد اجتماعی و تاریخی متفاوتی یافته و گام به مسیری می‌گذارد که برای آن طراحی نشده بود. سخن و گفتار منبعت از نظریه انتقادی که روزی اساس حرکت‌های انقلاب‌گونه اواخر دهه ۱۹۶۰ محسوب می‌گشت، و الهام‌بخش روشنفکران انقلاب‌گرا در اقصی نقاط عالم و احباب‌گر

نسل نوینی از منتقدان سرمایه‌داری مدرن بود، به تدریج به سخنی تبدیل می‌شود که تکمیل‌کنندگان پروژه مدرنیته است. سیاستمدارانی که به دنبال ایجاد تحول بودند، سخن خود را در منظومه گفتاری نظریه انتقادی قرار دادند و حتی بسیاری از کنش‌ها و تصمیمات بین‌المللی خود را با واژه‌های برگرفته از این گفتار هماهنگ ساختند. به همین دلیل، این پرسش به وجود آمد که به راستی نظریه انتقادی برای چیست؟ آیا نظریه انتقادی پیام آور و بنیاد نظری هر گونه تحول می‌تواند باشد؟ آیا زمانی که قدرت‌های بزرگ با شعار تحول برای حقوق انسان‌ها دست به مداخله بشردوستانه در نقاط مختلف جهان می‌زنند، با نظریه انتقادی قابل توجیه است؟ به خصوص در قرن بیست و یکم که حقوق بشر و نگرش‌های بشردوستانه به گفتمان غالب در عرصه بین‌المللی بدل شده است، آیا تحول‌طلبی برای تحقق حقوق بشر نزد نظریه انتقادی پذیرفته است؟

تحولات واقعی عرصه روابط بین‌الملل از ابتدای قرن بیست و یکم گویای آن است که نقش و تأثیر عوامل بین‌المللی و جهانی در حوزه‌های گوناگون روز به روز در حال افزایش است. به جز دوران جنگ‌های جهانی، و نیز ۱۵ سال نخست جنگ سرد، هیچ‌گاه مداخله در امور کشورهای دیگر به این اندازه گسترده نبوده است. البته تاریخ جهان نشان‌دهنده این واقعیت است که همواره در زمان تغییر ساختاری نظام بین‌الملل، پدیده

مداخله در کشورهای دیگر گسترش می‌یابد و این یکی از نشانه‌های بارز تحول سیستم بین‌المللی است. این امر در زمان جنگ‌های ناپلئونی در آغاز قرن نوزدهم، در ۱۵ سال نخست پس از کنگره وین (۱۸۱۵-۱۸۳۰)، دوران جنگ‌های جهانی اول و دوم، و نیز آغاز و پایان جنگ سرد تجربه شده و هر بار که نظام بین‌الملل در شرف تغییر قرار گرفته است، مداخلات قدرت‌ها و دگرگونی‌های ناشی از آن افزایش یافته است. اما تغییرات و مداخلات سرآغاز قرن بیست و یکم یک تفاوت اساسی دارد و آن این‌که در اکثر مداخلات صورت گرفته، نوعی اجماع جهانی در مورد محکومیت کشور مورد مداخله شکل گرفته است. ممکن است کشورها و یا قدرت‌هایی با نفس مداخله مخالفت کرده باشند و یا نحوه برخورد با آنها موافق نباشند، ولی کشورهایی که در آنها مداخله انجام شده است کشورهایی هستند که تقریباً هیچ کشور و یا نهاد رسمی بین‌المللی از آنها حمایت نمی‌کند و همه بر نقض گسترده حقوق بشر توسط حکومت موجود در آن کشورها و شقاوت و ظالمت نظام سیاسی حاکم در آنها اتفاق نظر دارند. این روند از اواخر قرن بیستم آغاز شد. مداخلات انجام شده در آن دوران، بر علیه نظام‌های سیاسی ای چون نظام میلوشویچ در صربستان (یوگسلاوی سابق)، و یا کشتارهای وحشیانه قبیله‌ای در سومالی و رواندا بود. تقریباً می‌توان گفت که هیچ کشوری در جهان از دولت‌ها، نظام‌های سیاسی و نیز اقدامات جاری در

این کشورها حمایت نمی‌کرد. این امر در قرن بیست و یکم عمیق‌تر و شدیدتر شد. زیرا مداخلات انجام شده در این دوران بر علیه رژیم صدام حسین در عراق، رژیم طالبان در افغانستان، رژیم قذافی در لیبی، رژیم لوران باگبو در ساحل عاج و... انجام شد. می‌توان گفت که هرچند نفس مداخله و یا نحوه عمل مداخله‌گران مخالفان زیادی داشت، اما هیچ کشور یا بازیگر مهم بین‌المللی نبود که از این نظام‌های سیاسی حمایت کند و نحوه رفتار حاکمان این کشورها با مردمان خویش را تأیید نماید. از این جهت یک پرسش مهم در مقابل منتقدان قرار گرفت: آیا در جامعه جهانی باید دست روی دست گذاشت و جابریت و نقض گسترده حقوق مردم در کشورهایی مانند عراق و لیبی و افغانستان را نظاره کرد؟ این‌گونه پرسش‌ها کار نظریاتی چون نظریه انتقادی را دشوار می‌کنند. زیرا نظریه انتقادی از یک سو مبانی ساختاری و گفتاری سلطه و سیادت قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری را نفی می‌کند و مخالف مداخله‌گری است، و از سوی دیگر نیز مخالف اشکال سستی سرکوب و نقض حقوق اولیه انسان‌ها است. مخالفت نظریه انتقادی با نظام سرمایه‌داری بابت عدم رعایت حقوق انسان‌ها است و از این رو نمی‌تواند برای نقد عملکرد قدرت‌های بزرگ از رژیم‌هایی مانند صدام حسین و طالبان دفاع کند و یا نسبت به وضعیت مردمان و قربانیان این رژیم‌ها بی‌تفاوت باشد.